

# فاشیسم

## تدارک جنگ

### مقدم بر هر برنامه ای

ترجمه علیرضا خیرخواه برای راه توده

"داف" یا جبهه کار آلمان ، جانشین سندیکاهاى ممنوع شد. این سازمان وارث مبالغ عظیمی شد که سندیکاها طی ده ها سال جمع آوری کرده بودند. جبهه کار به شانزده شاخه تقسیم شده بود و همه کسانی که دارای فعالیت حرفه ای بودند- جز کارمندان دولت- را تحت پوشش قرار می داد. این جبهه در ۲۵ میلیون عضو خود اصول هماهنگی اجتماعی و دکترین های نازیسم را رواج می داد. جبهه کار آلمان تحت رهبری دکتر لی به يك دستگاه عظیم شستشوی مغزی تبدیل شده بود که ضمنا نباید به يك مرکز جدید سندیکایی تبدیل شود و وظیفه رسیدگی به مشکلات کارگران را داشته باشد.

وظیفه جبهه کار به يك امر تربیتی محدود شده بود. کارگران باید مانند همه دیگر آلمان ها می فهمیدند که احیای سریع آلمان مستلزم صلح اجتماعی است. روز ۲۴ اکتبر ۱۹۳۴ هیتلر اعلام کرد که هدف جبهه کار تضمین هماهنگی در کارخانه هاست. قبلا در ۲۷ نوامبر ۱۹۳۳ این جبهه از حق بحث در مورد مسایل روزمره کارگران منع شده بود. جبهه کار حق نداشت تحت هیچ عنوان از نقش هماهنگ کننده خود خارج شده و ادعای مشارکت در تدوین مقررات اجتماعی را داشته باشد که وظیفه انحصاری کارکنان و کارشناسان وزارتخانه های اقتصاد و کار است. جبهه کار به همان اندازه که خود را بیشتر مطیع و گوش فرمان نشان می داد امتیازات بیشتری بدست می آورد. رییس آن دکتر لی برخلاف میل خود از حق نظارت بر قراردادهای طرح های قوانین، تصمیمات هیات های حل اختلاف، تامین اجتماعی صرف نظر کرد. او باید تسلیم رهبری حزب نازی می شد که نمی خواست این دستگاه عظیم به يك سندیکای مطالباتی دیگر کارگران تبدیل شود. هر قدر توان مداخله جبهه کار در امور اقتصادی محدودتر می شد، رهبری آن بیشتر در سخنان او هام گونه خون و نژاد فرو می رفت. این جبهه توانست با مشارکت دیگر سازمان های تابعه خود بخش بزرگی از کارکنان را در مسیری بسود حکومت کنترل کند و زیر نفوذ گیرد.

رهبران نازی تصویری نسبتا قالبی و ساده گرا از روانشناسی کارگری داشتند. بنظر آنان با تغذیه کافی، وعده های درازمدت مانند ماشین مردمی یا مسکن فردی، چند دستاورد فوری و بویژه امنیت شغلی می توان پرولتاریا را جذب و از دایره قدرت اقتصادی و سیاسی بیرون کرد.

اگر آنان تا اندازه ای در این هدف موفق شدند از آن رو بود که در سال های پیش از جنگ دوم جهانی شرایط زندگی کارگران بهبود یافته بود، هر چند نشان های يك بحران جدید ظاهر می شد. از این رو نیز بود که حکومت حقوق کارگری قبلی را محدود کرده بود. آزادی جابجایی دیگر وجود نداشت و برداشت های مختلف از دستمزدها ( بصورت حق عضویت و بخشش های "دوطلبانه") دستمزدها را کاهش داده بود. هیتلر به اینکه زحمتکشان اراده واقعی به آزادی اجتماعی و فرهنگی دارند اعتقادی نداشت. اینکه جامعه آنان را مطرود به حساب نیآورد و ضروریات اولیه و آنچه برای بقای و تفریحات آنها لازم است در اختیارشان گذارد برایشان بس است. البته ترحم دولت نازی هیچگاه تا مرز مسامحه نسبت به آنانی که به

مارکسیسم وفادار مانده بودند پیش نمی رفت. قانون ۴ آوریل ۱۹۳۳ به کارفرماها اجازه می داد که هر مزدبری را که به داشتن اندیشه‌ها و رفتارهای "ضدملی" مظنون بود اخراج کنند و او را به گشتاپو معرفی کنند.

تبدیل اول ماه مه به روز ملی کار، همراه بود با حملات لفظی به روحیه ارتجاعی، تقاخر کاستی و تحقیر کار دستی که میان محافظه کاران بسیار رایج بود. نازیسم می خواست "شکاف میان طبقه کارگر و بورژوازی را پر کند"

اگر کارگران گاه نسبت به از دست دادن آزادی های ناپدید شده و قراردادهای دستجمعی تاسف می خوردند، بنظر جبهه کار، در مقابل شرایط زندگی بهتری داشتند. میانگین دستمزد هفتگی از ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۵ حدود ۷ درصد افزایش یافته بود در حالی که در همین مدت قیمت ها ۱۳ درصد افزایش یافته بود. ضمن اینکه از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۷ شمار کارگران ۴۵ درصد افزایش یافت در حالی که حجم دستمزدها تنها ۳۲ درصد افزایش یافت. این ارقام قابل مناقشه نیست زیرا از کتاب رسمی دولت نازی برگرفته شده است. روزنامه رسمی حزب در شماره ۱۷ ژوئن ۱۹۳۶ وعده می دهد که به محض اینکه بیکاری کاملا نابود شد دستمزدها افزایش مهمی پیدا خواهد کرد. این در حالی بود که در همان زمان بارآوری کار رشد سریعی کرده بود. با آنکه دکتر لی اعلام می کرد "آنکه تولید می کند حق مطالبه هم دارد" گورینگ فرمان ثابت ماندن دستمزدها را صادر کرده بود.

روزنامه فرانکفورت که بدلیل شهرت و ارتباط های بین المللی اش توانست چند صباحی به کار خود ادامه دهد در ۱۰ آوریل ۱۹۳۵ اعلام کرد: از همه اینها نتیجه می شود که صاحبان کارخانه ها می توانند آسوده باشند که در نبرد تولید سهم بزرگ تولید اجتماعی را به نسبت کارگران نصیب خود خواهند کرد."

نظام دستمزد براساس تعداد و نتیجه کار قرار داشت که ادعا می شد تنها شیوه ای است که با "سیستم آلمان" سازگار است. کارفرما می توانست بعنوان ضرورت خدمات مرخصی و استراحت یکشنبه های کارگران را لغو کند.

حزب نازی اینگونه مقررات را تحت عنوان منافع برتر ملت تحمیل می کرد و تمام حیات اجتماعی و اقتصادی بسرعت نظامی شده بود. به گفته دکتر لی کارگر سربازی است که باید انضباط را رعایت کند. از ۱۹۳۵ هر کارگر مکلف به داشتن یک دفترچه کار شده بود که باید به درخواست مقامات یا کارفرماها آن را نشان دهد. بیمه بازنشستگی بهبود یافت اما این بهبودها در حدی بود که بتوان با آن اجاره خانه را پرداخت. مخالفان شناخته شده حکومت حق و حقوق مالی نداشتند. بخش مهمی از بودجه تامین اجتماعی از مصرف اصلی خود خارج شده و در خدمت بودجه تسلیحات قرار گرفت.

برنامه های اجتماعی پیش بینی شده بود که براساس آن ساخت مسکن باید افزایش می یافت. اما صرفه جویی های که در رشته های کم الویت اعمال می شد شتاب و آهنگ آن را کاهش داد. شمار مسکن هایی که سالانه در اختیار مستاجرین قرار می گرفت از ۲۹ هزار به ۲۳ هزار کاهش پیدا کرد. در ۱۹۳۳ حدود ۶۹ هزار خانه ساخته یا نوسازی شد که در ۱۹۳۴ به حدود ۱۲۹ هزار رسید. رقمی که در ۱۹۳۶ به ۳۵ هزار خانه جدید کاهش یافت.

هیئت **تدارک جنگ** را **مقدم بر هر چیز** دیگر می دانست و معتقد بود با بهبود وضع کارگران می تواند آنان را به برنامه های خود جلب کند. این بهبود بر اجرای برنامه های عمرانی جدید، فراخواندن جوانان به ارتش و سرویس کار که اجباری شده بود متکی بود. حکومت جدید می خواست نشان دهد که دغدغه رفاه و حیثیت زحمتکشانش را دارد. همانطور که دیدیم نازی ها توانستند از کارفرماها امتیازاتی بگیرد که در دوران وایمار حاضر به دادن آن نبودند؛ مانند ناهارخوری، رختکن و محیط بهتر کار. نازی ها با الهام از موسولینی سازمان "کا. د. اف" یا "نیروی شادی" را راه اندازی کردند که امور تفریحاتی را بعهده داشت. در

۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ این سازمان مسافرت حدود ۱۱ میلیون مزدبگیر را سازمان داد و ۱۳,۶ میلیون تن از طریق آن ورزش کردند. حدود ۴ میلیون تن هم در گردهمایی های فرهنگی شرکت کردند. این سازمان دارای کشتی های تفریحی و استراحتگاه بود و با سازمان جوانان هیتلری و جنبش ورزشی برای تفریح جوانان و جلب آنان همکاری می کرد. سازمان "نیروی شادی" کمک کرد که این حکومتی که چندان بسود طبقه کارگر نبود در بین آنان وجهه پیدا کند. در ۱۹۳۹ دکتر لی به همه کارگران وعده داد که صاحب خودروهایی بنام "فولکس واگن" یا خودروی مردمی خواهند شد که برای آنان ساخته شده است. این در شرایطی بود که در این دوره در آلمان شمار خودروها از دیگر کشورهای غربی کمتر بود و داشتن اتومبیل يك وسیله لوکس بود. نخستین مجموعه این خودروها باید در ۱۹۴۰ تحویل داده می شد و روزنامه گوبلز در ۳ اوت ۱۹۳۸ آن را "آخرین معجزه سوسیالیست" نامید. برای داشتن این خودرو ها باید ماهانه ۵ مارک پرداخت می شد و پس از پرداخت ۷۵۰ مارک يك شماره درخواست داده می شد. کارخانه فولکس واگن ارتش را موتوریزه می کرد. کشتی هایی که بخشی از آن توسط پیش پرداخت ها و حق عضویت کارگران ساخته شده بود در خدمت نقل و انتقال سپاهیان و کشتیرانی های دیگر قرار گرفته بود. بسیاری از کسانی که کوهنوردی می کردند بعنوان شکارچی های کوهی به خدمت فراخوانده شدند. حتی استراحتگاه های منطقه بالتیک به بیمارستان نظامی تبدیل شد. بدینسان سیاست اجتماعی نازی ها مبتنی بر يك حسابگری استراتژیک بود. آنان سخنان زیبا به کارگران کم نمی گفتند: نازیسم به کارگران شرافت و احترام را باز گردانده و خواست های عادلانه آنان را تحقق بخشیده است. آگاه ترین و روشن بین ترین کارگران البته نابودی حقوقی را که به سختی و در مبارزه بدست آورده بودند فراموش نمی کردند: امکان مبارزه در سازمان های سندیکایی و اقتصادی، مطالعه مطبوعات، گفتگوی آزاد، جمع شدن با همکاران، انتخاب نمایندگان. اما این گروه در اقلیت بودند.

حکومت باید از وضع اجتماعی آگاه می شد زیرا نباید اجازه داده می شد که نارضایتی های اجتماعی انباشته شود. اما سندیکا ها بسیار محتاط عمل می کردند. پایگاه اجتماعی اعضای آن موجب می شد که بیشتر با کارفرماها احساس نزدیکی کنند. آنان غالباً از دستگاه اداری، ارتش و کادرهای جبهه کار و انجمن های کارفرماها انتخاب شده بودند. آنان باید مهارت زیادی به خرج می دادند تا بتوانند به کارگران دستمزدهای نسبتاً پایین را بقبولانند، دستمزدهایی که به ایجاد انباشت بزرگ سرمایه و تسلیح مجدد و سریع آلمان کمک کند. سندیکا ها یاد می گرفتند که عوامفریبی را با مهارت بسیار بکار گیرند. مثلاً وقتی در هماهنگی با دولت نازی و کارفرماها می خواستند بساط قراردادهای دستجمعی را جمع کنند برای قبولاندن آن به کارگران شعار جدیدی درست کردند بدین عنوان که: "يك کارفرما مساویست با يك کارگر". اما آیا این تساوی کوزه گلی با کوزه آهنی نبود؟ کارگری که از نظر اقتصادی ضعیف است با این شعار تنها در برابر يك قدرت سرمایه داری قرار می گرفت.

تهدید به مجازات، اقدامات اداری و تبلیغات بسیار فشرده باید از کارگران هرگونه میل به مقاومت، هرگونه دست زدن به اعتصاب، هر گونه تصور يك دولت آینده، در يك جامعه بدون طبقات را بیرون می کرد. کسی که کارگران را به اعتصاب دعوت می کرد خطر مجازاتی سنگین را بر خود می خرید. با تسریع آهنگ کار و تلاش برای کسب بارآوری فزاینده، شمار حوادث کار از حدود ۹۲۲ هزار در ۱۹۳۳ به بیش از ۲ میلیون در ۱۹۳۶ افزایش پیدا کرد. در روستاها کارگران کشاورزی در چارچوب مقررات بسیار سختی زندگی می کردند و تحت عنوان نقض قرارداد کار کسانی را که سعی می کردند از روستاها مهاجرت کنند به سختی مجازات می کردند. موارد اعزام نافرمان ها به کمپ ها و اردوگاه ها بسیار بود. بازداشت پیشگیرانه سرنوشت کسانی بود که دارای "روح خبیث" شناخته می شدند.

آیا در این شرایط میتوان از بهبود واقعی وضعیت کارگران در رایش سوم سخن گفت؟ مسئله این بود که خطر بیکاری کارگران کاهش یافته بود و آنان دیگر از گرسنگی نمی مردند. نازی ها توانستند از کارفرماها زیرکی بیشتر و انعطاف بیشتر در مناسبات خود با کارگران بدست آوردند. بیکاری در اینجا و آنجا و در بعضی اوقات، بخصوص در آستانه جنگ جهانی دوم، جای خود را به کمبود نیروی کار ناشی از دوبرابر شدن تولید داده بود. از سوی دیگر بسیاری از سازمان های وابسته به حزب نازی ده ها هزار شغل را در بازار کار عرضه می کردند. سیاست اجتماعی نسبتاً ماهرانه ای می کوشید و توانست تا حدودی و در ابعاد معینی از بین رفتن حقوقی را که کارگران در گذشته داشتند به فراموشی بسپارد.

همه چیز در خدمت آن قرار گرفته بود که کارگر آگاهی طبقاتی خود را از دست بدهد. پرولتاریا نه یک طبقه، بلکه به افرادی مطیع که با هم همبستگی ندارند تجزیه شده بود. قبلاً در مذاکراتی که در کمیته های کار انجام می شد کسانی که به نام کارگران سخن می گفتند توده سازمان یافته کارگری را نمایندگی می کردند. کارفرماهای بزرگ که با قراردادهای دستجمعی مخالف بودند و آن را مجموعه ای نامنظم و مزاحم قلمداد می کردند خود می دانستند که به برکت مقامات جدید است که توانسته اند این قراردادهای دستجمعی را حذف کنند. آنتاگونیسم اجتماعی زیر اسطوره همبود یا جامعه ملی پنهان شده بود. هیتلر در آستانه جنگ موفق شد که کارگران را در رایش سوم خود ادغام کند و دیگر از طرف آنها نگرانی نداشته باشد. بدینسان در عرصه داخلی نیز جبهه متحد و مستحکمی بوجود آمد که در آن آنتاگونیسم اجتماعی ظاهراً وجود نداشت.